

تأثیر تغییر ساختار قدرت در نظام اقتصاد سیاسی جهانی بر شکل‌گیری دولت رقابتی

(تاریخ دریافت: ۱۱/۱۱/۹۴ - تاریخ تصویب: ۲۲/۰۹/۹۵)

هادی آجیلی^۱

نژلا بانکیان^۲

چکیده

مفهوم قدرت همواره در کانون مطالعات مربوط به مباحث سیاست جهان جای داشته است. این در حالی می‌باشد که این مفهوم در برهه‌های زمانی مختلف از جنبه‌های متفاوتی تغییر یافته و مورد بررسی قرار گرفته است. به طوری که طی سه دهه‌ی اخیر، شاهد تحولات گسترده‌ای در قدرت از نظر ماهیت، آرایش، روابط و ساختار بوده‌ایم. هدف عمده این نوشتار، واکاوی و تشریح دگرگونی‌های صورت گرفته در ساختار قدرت در نظام اقتصاد سیاسی جهانی می‌باشد. این ساختار قدرت نیز تغییرات خود را غالباً در دو حوزه غیردولتی یا خصوصی شدن اقتدار سیاسی و برآمدن پدیده مزیت رقابتی یا رقابت‌پذیری متجلی و نمایان می‌سازد. این تحولات در ساختار قدرت بالطبع منجر به تحولاتی در دولت‌ها نیز خواهد شد، به طوری که همگام با این دگرگونی‌ها، دولت‌ها نیز در پی تغییر نقش و اتخاذ سیاست‌های نوینی در این راستا

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (hadiajili@yahoo.com)

۲. کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (nejlabankian68@gmail.com)

می‌باشند. لذا، «دولت رقابت» یا «دولت ناظر» می‌تواند دولتی باشد که با الزامات ساختار فعلی قدرت، قرابت و هم‌خوانی بیشتری دارد. بدین جهت این مقاله درصدد است تا به این پرسش اساسی پاسخ دهد که آیا تغییر ساختار قدرت در نظام اقتصاد سیاسی جهانی تاثیری بر شکل‌گیری دولت رقابتی داشته است؟ فرضیه مطرح شده آن می‌باشد که تغییر ساختار قدرت در نظام اقتصاد سیاسی جهانی از طریق ملزم ساختن دولت‌ها به تمرکززدایی موجبات شکل‌گیری دولت رقابتی را فراهم آورده است. در این راستا بهره‌گیری از نظریات متفکری چون فیلیپ سرنی یاری‌رسان ما در این امر خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: نظام اقتصاد سیاسی جهانی، مزیت رقابتی، دولت رقابتی، ساختار قدرت، خصوصی شدن اقتدار سیاسی



۱. مقدمه

به‌زعم بسیاری، دهه‌ی ۹۰ سرآغازی برای تحولات ژرف در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی جهانی محسوب می‌گردد. یکی از این تحولات که ما قصد برجسته‌سازی آن‌را در این پژوهش داریم، تغییر ساختار قدرت می‌باشد. این دگرگونی سازماندهی قدرت عمدتاً در دو جنبه صورت گرفته است. به‌طوری‌که از یک‌سو برخلاف رویکرد دولت‌محور که در آن دولت‌ها بازیگران اصلی به‌شمار آمده و به‌عنوان تنها منبع اقتدار سیاسی شناخته می‌شوند، در نظام و رهیافت جدید شاهد پیدایش و نقش‌آفرینی بازیگرانی غیر دولتی نیز می‌باشیم که به‌نوبه‌ی خویش سهم بسیاری در تاثیرگذاری بر نتایج و تصمیمات سیاسی خواهند داشت. لذا توزیع و تجزیه قدرتی میان بازیگران دولتی و غیر دولتی شکل می‌گیرد که در آن دولت‌محوری جای خویش را به رویکرد غیردولتی شدن یا خصوصی شدن می‌دهد. از سوی دیگر پدید آمدن مفهوم رقابت‌پذیری توسط مایکل ای پورتر جنبه‌ی دیگری از تحول ساختار قدرت می‌باشد. به‌گونه‌ای که این پدیده تا بدان حد در سیاست جهان برجسته شده است که کشورها بایستی سیاست‌هایی را در این راستا اتخاذ نمایند.

حال بر اساس گزاره‌های مطروحه پرسش‌هایی اساسی به‌میان خواهد آمد که آیا چنین تحولاتی در ساختار قدرت تاثیری بر تغییر نقش دول خواهد داشت؟ و به‌بیانی موجزتر آیا ساختار جدید قدرت، شکل‌گیری دولت‌های نوینی را در کشورها طلب می‌نماید؟ دولت‌هایی که ویژگی‌ها و اجزای آنان با ساختار فعلی قدرت مطابقت داشته باشد. بدین‌ترتیب آیا دولتی تحت عنوان «دولت رقابت» می‌تواند حاصل دگرگونی سازماندهی قدرت و برآورده کننده‌ی نیازهای عصر کنونی باشد؟ و در نهایت امر، این پرسش‌ها ما را به سوالی بنیادین و اصلی رهنمون می‌سازد که آیا تغییر ساختار قدرت در نظام اقتصاد سیاسی جهانی تاثیری بر شکل‌گیری دولت رقابتی داشته است؟ سخن مندرج در این مقاله آن



است که تغییر ساختار قدرت در نظام اقتصاد سیاسی جهانی از طریق ملزم ساختن دولت‌ها به تمرکززدایی موجبات شکل‌گیری دولت رقابت را فراهم آورده است. در این راستا از تئوری متفکری چون فیلیپ سرنی در قالب چارچوب نظری خویش بهره خواهیم برد و در ادامه نیز شواهدی را ارائه می‌دهیم تا فرضیه‌ی مذکور را تایید سازیم و اعتبار لازم را به آن ببخشیم.

۲. مبنای نظری

بی‌تردید به‌منظور بررسی موضوع خویش در عالم واقع بایستی از ابزاری چون چارچوب تئوریک بهره‌گیریم، زیرا این ابزار همانند عینکی می‌باشد که ما می‌توانیم جهان پیرامون خود را از منظر آن بنگریم. از این‌روی، در فرآیند پژوهش نیازمند به‌کارگیری چارچوب نظری می‌باشیم که بتواند میان پدیده‌های موردنظر ارتباط موثری را برقرار سازد. بر این اساس در نوشتار پیش‌رو بر آن می‌باشیم تا از منظر نظریه‌پردازی موضوع خود را مورد واکاوی قرار دهیم که توانسته است میان دو متغیر اصلی پژوهش یعنی «تغییر ساختار قدرت در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل» و «شکل‌گیری دولت رقابتی» رابطه‌ی معناداری را برقرار سازد. فیلیپ سرنی^۱ از جمله تئوری پردازانی محسوب می‌شود که مباحث اقتصاد سیاسی جهانی بن مایه‌ی متون و آثار علمی او را تشکیل می‌دهد. این متفکر که واضع نظریه‌ی دولت رقابت^۲ نیز می‌باشد، بر این باور است که ساختار و شکل قدرت از اواسط قرن بیستم به‌طور قابل توجهی دچار تحول شده است. (Haugaard & Ryan, 2012, 187)

او برای ورود به مبحث تغییر ساختار قدرت از مفهومی چون جهانی شدن مدد

۱. Philip Cerny

۲. Competition State



می‌گیرد، زیرا دگرگونی قدرت را برآمده از این پدیده می‌داند. به طوری که از منظر او جهانی شدن مجموعه‌ای از فرآیندهای بین‌المللی شدن یا فراملیتی شدن سیاست، اقتصاد و ... است که در جهان فعلی در حال وقوع می‌باشد. فی‌الواقع به‌باور سرنی، بین‌المللی شدن به معنای ایجاد مکانیسم‌های رسمی و غیر رسمی همکاری و افزایش وابستگی متقابل میان دولت‌ها می‌باشد که عمدتاً به رژیم‌های بین‌المللی، نهادهای رسمی، معاهدات، هنجارهای مشترک و قواعد به رسمیت شناخته شده‌ی میان بازیگران دولتی اشاره دارد و فراملیتی شدن نیز به معنای افزایش حجم ارتباطات میان بازیگران فراملی است که غالباً شامل سازمان‌های غیر دولتی (NGO)، شرکت‌ها، رژیم‌های خصوصی، گروه‌های فشار، سازمان‌های اجتماعی - سیاسی و ... می‌شود. لذا جهانی شدن طبق تعریف فوق منجر به ظهور «سیاست چند مرکزی»^۱ خواهد شد. در حقیقت این سیاست چند مرکزی، حکمرانی چند لایه‌ای - یا به تعبیر برخی حکمرانی جهانی - است که در آن نه تنها ظرفیت دولت‌ها برای اعمال قدرت کاهش می‌یابد بلکه هم‌زمان به بازیگران غیردولتی در بسیاری از موضوعات یا بخش‌ها قدرت و اختیار داده خواهد شد. (Cerny & Menz & Seoderberg, 2005, 6-10)

بدین ترتیب، ساختار قدرت در عصر فعلی به‌طور اجتناب‌ناپذیر و فزاینده‌ای میان شرکت‌های چند ملیتی، بازارهای مالی، جنبش‌های اجتماعی فراملی، گروه‌های فشار، رژیم‌های خصوصی، سازمان‌های غیر دولتی و ... توزیع و تجزیه شده است. لذا قدرت دیگر به‌طور انحصاری توسط دولت‌ها و یا به صورت عمودی سازماندهی نمی‌شود؛ بلکه از طریق ارتباطات اجتماعی و اقتصادی برون مرزی و به صورت افقی ساختار بندی خواهد شد (Cerny, 2010, 64-68) از این‌رو، سازماندهی قدرت از حالت سلسله‌مراتبی و یا از



بالا به پایین خارج و توسط اتحادها، ائتلاف‌ها و بازیگران جدید - که در پی مشارکت در فرآیندهای سیاسی و اقتصادی برون مرزی می‌باشند- به چالش کشیده می‌شود. بدین جهت، در جهان امروز شاهد متکثر شدن سیاست جهان خواهیم بود که در آن نقش و قدرت بازیگران غیردولتی به‌طور فزاینده‌ای در تاثیرگذاری و شکل‌دهی به نتایج سیاسی افزایش می‌یابد و دولت‌ها نیز از طریق این بازیگران جدید به مشارکت در فرآیندهای سیاسی و اقتصادی می‌پردازند و در این شبکه‌ی پیچیده‌ی قدرت تنیده خواهند شد. با توجه به این توضیحات، امروزه سیاست جهان با مفاهیمی چون «اقتدار خصوصی در روابط بین‌الملل» یا «خصوصی شدن حکمرانی»^۱ مواجه می‌شود. این همان امری است که اصطلاحاً «نقد پست مدرنیست از موجودیت پارادایم بخش عمومی (مرکزگرایی)» نامیده می‌شود (Cerny, 2007, 21-27).

باتوجه به مطالب مطروحه فوق در می‌یابیم از منظر فیلیپ سرنی، دولت‌ها دیگر بازیگران اصلی و تنها منبع اقتدار سیاسی محسوب نمی‌شوند؛ بلکه بازیگران جدیدی همانند سازمان‌های غیر دولتی، بازیگران فراملی، رژیم‌های خصوصی، شرکت‌های چند ملیتی و ... در عرصه‌ی جهانی هستند که به‌طور روزافزونی قدرت نقش‌آفرینی آنان در فرآیندهای برون مرزی افزایش یافته است. از این روی می‌توان گفت ما در حال چرخش از رویکرد دولت‌محور به رویکرد خصوصی شدن اقتدار می‌باشیم، لیکن به‌باور این متفکر ساختار قدرت صرفاً از جنبه‌ی مذکور تغییر نمی‌یابد؛ بلکه برجسته شدن مفهوم «مزیت رقابتی» یکی دیگر از این دگرگونی‌ها است. در حقیقت در چنین جهان سیال و پیچیده‌ای که عمدتاً با رشد اقتصادی تعریف می‌شود و یا به‌بیانی بهتر توسعه‌ی اقتصادی از مهم‌ترین ارکان آن است، ارتقای رقابت، کلیدی برای افزایش رشد اقتصادی

۱. Privatization of Governance



می‌باشد. به طوری که ارتقای مزیت رقابتی از تجزیه و تحلیل صرف آکادمیک جهانی خارج و به برنامه و دستورالعمل‌های اصلی سیاستمداران بدل شده است (Cerny, 2010, 157-159).

حال نظریه پرداز اقتصاد سیاسی جهانی پس از شرح تغییرات صورت گرفته در ساختار قدرت، تأثیر آن بر پیدایش دولت رقابتی را مورد بررسی و واکاوی قرار می‌دهد. به گونه‌ای که از یک سو جنبه‌ی توزیعی قدرت و خصوصی شدن اقتدار می‌تواند بر خصوصی شدن و بازاری شدن دولت‌ها تأثیر بگذارد و از سوی دیگر اهمیت یافتن مزیت رقابتی و ارتقای رقابت در نظام جهانی موجب شکل‌گیری دولتی جدید خواهد شد. این دولت جدید همان دولتی محسوب می‌شود که فیلیپ سرنی برای نخستین بار آن را «دولت رقابت» نامید (Cerny, 2007, 54-56).

در حقیقت سرنی اذعان دارد دولت رقابتی، دولتی است که بازیگران سیاسی و بوروکراتیک تمرکز خویش را از اشکال سنتی مداخله‌ی دولت به اقداماتی سوق می‌دهند که رقابت‌پذیری شرکت‌های ملی و سیاست‌های اقتصادی را در بازارهای جهانی تضمین سازد (Stubbs & Underhill, 2005, 309). هم‌چنین دولت‌ها نباید همانند گذشته فعالیت‌های اقتصادی خویش را در خارج از بازار به انجام رسانند؛ بلکه باید افزایش بازاری شدن را پیگیری نمایند. در این راستا او بر پیگیری سیاست‌هایی از سوی دولت همانند خصوصی سازی، مقررات‌زدایی، کنترل غیر مستقیم اقتصاد و تغییر سیاست‌های دولتی از حداکثر رساندن رفاه عمومی (اشتغال کامل، تامین خدمات اجتماعی، اعطای یارانه) به تشویق تشکیل شرکت‌ها، نوآوری و سودآوری تأکید می‌ورزد.

بر این اساس در می‌یابیم صورت‌بندی و ساختار قدرت از دو جهت دچار دگرگونی‌هایی شده است که این امر تأثیر مستقیمی بر ظهور دولت رقابت داشته است. به طوری که با توزیع و تجزیه شدن قدرت و خصوصی شدن اقتدار سیاسی و برآمدن مفهوم مزیت رقابتی بالطبع می‌توانیم شاهد شکل‌گیری دولتی باشیم



که خصوصی‌سازی، بازاری شدن، رقابت پذیری و ... از مهم‌ترین عناصر آن به‌شمار می‌آیند.

۳. تغییر ساختار قدرت در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل

در این بخش درصدد هستیم تا مطابق با چارچوب‌نظری پیش گفته، تغییر سازماندهی قدرت را در عالم واقع نیز بررسی نماییم. از این‌روی نیازمند عینی‌ساختن مفاهیم انتزاعی خویش و یا ابزاری چون شاخص‌سازی می‌باشیم. بدین‌منظور شاخص‌هایی از قبیل «چرخش از نظم سلسله‌مراتبی به نظم توزیع قدرت» و «از مزیت نسبی تا مزیت رقابتی» می‌توانند توضیح‌دهنده‌ی مفهوم ذهنی ما باشند.

۳-۱. چرخش از نظم سلسله‌مراتبی به نظم توزیع افقی قدرت

به‌منظور فهم عمیق‌تر روند مذکور، نخست می‌توان از آرای رابرت کیوهن^۱ در این زمینه بهره جست، زیرا از آن‌جایی که این متفکر یکی از نظریه‌پردازان مهم در باب وابستگی متقابل به‌شمار می‌آید یاری‌رسان خوبی در این امر خواهد بود. او در ابتدا «نظریه‌ی ثبات هژمونیک» را بر دو گزاره‌ی اصلی استوار می‌سازد: (۱) نظم در سیاست جهان عمدتاً توسط یک قدرت برتر یا مسلط برقرار می‌شود و از آن‌جایی که رژیم‌ها عناصر و اجزای این نظم را تشکیل می‌دهند، بالطبع شکل‌گیری رژیم‌های بین‌المللی به هژمون بستگی خواهد داشت؛ (۲) حفظ نظم بین‌الملل نیازمند بقای هژمونی است، همان‌طور که چارلز کیندل^۲ برگر بیان می‌داشت: برای تثبیت یک اقتصاد جهانی، بایستی یک تثبیت‌کننده وجود داشته باشد. در ادامه کیوهن ضمن رد دو گزاره‌ی مذکور، بیان می‌دارد که عبارت

۱. Robert Keohane

۲. Charles Kindleberger



نخست بنابر تئوری مطروحه می‌تواند نوع خاصی از همکاری را ایجاد کند، لیکن هژمونی شرط لازم و کافی برای شکل‌گیری همکاری نمی‌باشد. هم‌چنین طبق عبارت دوم پس از ایجاد رژیم‌های بین‌المللی، همکاری لزوماً نیازمند یک رهبر هژمونیک نخواهد بود و در حقیقت همکاری مابعد هژمونی نیز امکان‌پذیر است (Keohane, 1984, 31-32).

پس از ارائه‌ی یک تصویر کلی از نظریه ثبات هژمونیک می‌توان مطابق با اثر کیوهن سه مرحله‌ی همکاری هژمونیک، دوران گذار و افول را از یکدیگر متمایز ساخت. به‌طوری‌که: مرحله‌ی نخست آن از سال ۱۹۴۷ آغاز و تا سال ۱۹۶۷ به‌طول می‌انجامد. این دوره که آغاز آن هم‌زمان با پایان جنگ جهانی دوم می‌باشد، به‌زعم کیوهن نشانگر تناسب همکاری و هژمونی است. به‌طوری‌که با بهره‌گیری از مفهوم هژمونی ایدئولوژیک گرامشی^۱، می‌توان دریافت که هژمونی به‌منظور ساخت یک نظم سرمایه‌داری جهانی، نیازمند اجماع یا رضایت طرفین (شرکای خویش) می‌باشد و این امر با زور و اجبار محقق نخواهد شد. از این‌روی، آمریکا نیز به‌دنبال تقویت این حس متقابل، رژیم‌های بین‌المللی را به‌منظور فراهم آوردن منافع خاص برای شرکای خویش و تسهیل همکاری ایجاد کرد. به‌طوری‌که نفوذ آمریکا در دهه مذکور بر سه مجموعه از مزایا متکی بود که شرکای او با پیوستن به رژیم‌های محوری او قادر به دریافت این مزایا می‌شدند. سیستم پولی بین‌المللی پایدار، ارائه‌ی بازارهای آزاد برای کالاها و دسترسی به نفت با قیمت‌های ثابت نیز از این جمله محسوب می‌شوند.

دوران انتقال نیز از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۰ به‌طول انجامید. این مرحله که در حقیقت سرآغاز فروپاشی هژمونی آمریکا محسوب می‌شود، با تغییراتی در



رژیم‌های بین‌المللی (پول، تجارت و نفت) همراه بود. به طوری که برخی اشکال همکاری کاهش یافت، لیکن برخی دیگر همانند رژیم‌های پولی و تجاری هم‌چنان ادامه یافتند. از این‌رو بر خلاف تئوری ثبات هژمونیک، در صورت کاهش هژمونی، رژیم‌های بین‌المللی همواره به بقای خویش ادامه می‌دهند و امکان آن می‌رود تا در زمان فروپاشی کامل هژمونی نیز این بقا ادامه یابد.

دوران افول آخرین مرحله از این تقسیم‌بندی به‌شمار می‌آید. به طوری که طبق استدلال کیوهن در سال ۱۹۸۰ شاهد همکاری مابعد هژمون خواهیم بود. در حقیقت آژانس انرژی بین‌المللی نزدیک‌ترین مثال از این همکاری محسوب می‌شود. بنابراین هم‌زمان با نابودی و فرسایش هژمون، امکان آن می‌رود تا تقاضا برای رژیم‌های بین‌المللی افزایش یابد، زیرا چنین رژیم‌هایی محیط مطلوب‌تری برای همکاری به وجود می‌آورند. به گونه‌ای که می‌توانند موافقت‌نامه‌ها را تسهیل و به صورت غیر متمرکز میان دولت‌ها به اجرا درآورند، احتمال همکاری را با کاهش هزینه‌های داد و ستد افزایش دهند و شرایطی را برای مذاکرات چند جانبه نیز فراهم سازند (Keohane, 1984, 136-240).

بدین جهت، از اواخر دهه ۷۰ میلادی علاوه بر عامل فوق شاهد تحولاتی در نظام بین‌الملل بوده ایم. به طوری که تنش زدایی، تحولات انقلابی در ارتباطات، حجم عظیم مبادلات مهم اقتصادی و سیاسی شدن مسائل اقتصادی، فروپاشی سیستم برتون وودز و بحران نفت حاکی از تغییرات اساسی در اقتصاد سیاسی جهان می‌باشند. از این‌رو در حال ورود به جامعه جهانی می‌باشیم که در آن ساختار غالبی از همکاری و منازعه وجود ندارد، بلکه بیشتر پولی‌ارشی محسوب می‌شود که نیروهای مختلف به منظور حمایت از منافع اقشار گوناگون در حال رقابت می‌باشند و اختلافات عمدتاً بر اساس چانه‌زنی در چارچوب متغیری از روابط قدرت حل و فصل خواهد شد (Keohane, 1987, 726). لذا، جهان مابعد هژمونی را دیگر نمی‌توان بر اساس نظام سلسله‌مراتبی توضیح داد، زیرا این نظام که در راس آن دولت هژمون قرار می‌گیرد و سایر دول نیز تابع



تصمیمات او می‌باشند مغایر با عصر جدیدی است که ما آن را «وابستگی متقابل» می‌نامیم. از این‌روی دنیای جدید، مجموعه‌ای از بازیگران دولتی و غیر دولتی را شامل می‌شود که در آن شبکه‌های پیچیده‌ای از همکاری و تعارض وجود دارد و هیچ قدرت برتر و مسلطی در آن قابل تشخیص نمی‌باشد. بدین‌جهت توفیق و برتری، دیگر نمی‌توانند مفاهیم کارآمدی برای توضیح روابط بین‌الملل باشند (سلیمی، ۱۳۸۶: ۶۷). با توجه به این امر، عصر نوین (وابستگی متقابل) دارای ویژگی‌هایی می‌باشد که از ذکر آنها نباید غافل ماند. از جمله آن‌که در دنیای فعلی دولت‌ها بازیگران اصلی محسوب نمی‌شوند، بلکه شرکت‌های چند ملیتی، سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی بازیگران جدیدی نیز هستند که به ایفای نقش می‌پردازند. هم‌چنین مسائل نظامی و امنیتی در عصر حاضر نسبتاً رنگ می‌بازند و در مقابل مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برجسته می‌شوند. از سوی دیگر نیز در شرایط وابستگی متقابل قاعده بازی به‌صورت حاصل جمع صفر تعریف نمی‌شود؛ بلکه می‌تواند دارای چند برنده و بازنده به‌طور هم‌زمان باشد. در نهایت ساختار سلسله‌مراتبی مبدل به ساختار توزیعی قدرت می‌شود که در آن همکاری جایگزین تعارض خواهد شد (سلیمی، ۱۳۸۶: ۶۴-۶۳).

به‌ویژه آن‌که اهمیت بازیگران غیر دولتی نیز در اثر پدیده‌ای چون انقلاب اطلاعات دو چندان می‌شود. به‌طوری‌که کیوهن در اثر خویش تحت عنوان «قدرت و وابستگی متقابل در عصر اطلاعات»^۱ در سال ۱۹۹۸ به‌وضوح بیان می‌دارد انقلاب اطلاعات از یک‌سو هزینه‌های ارتباطات را به‌طور قابل توجهی کاهش و انتقال اطلاعات را افزایش داده است، لیکن از سوی دیگر نیز بستر و فضایی به‌منظور مشارکت بازیگران غیردولتی همانند سازمان‌های غیر دولتی



(NGO) و حتی افراد را فراهم می‌سازد-81, 1998, Keohane & Nye).
83)

بر این اساس، ما به‌طور روزافزونی شاهد رشد کمی بازیگران فراملی (غیردولتی) چون شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های غیر دولتی، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و ... بوده‌ایم. به‌طوری‌که طبق داده‌های سالنامه‌ی سازمان‌های بین‌المللی^۱ بیش از ۳۰۰۰۰ سازمان بین‌المللی غیردولتی (INGO) طی سال‌های ۲۰۰۹-۱۹۵۰ وجود داشته است. هم‌چنین مطابق با گزارش‌های سالانه‌ی آنکتابد تعداد شرکت‌های چند ملیتی نیز در سال‌های ۲۰۰۸-۱۹۷۲ از ۷۰۰۰ به ۸۲۰۰۰ افزایش یافته است (Weiss & Seyle & Coolidge, 2013, 7-8). از این‌روی می‌توان گفت دیگر دولت‌ها و نهادهای مبتنی بر دولت به‌تنهایی در عرصه‌ی جهانی مورد توجه نخواهند بود، بلکه گسترش و ازدیاد این بازیگران جدید نقطه‌ی عطفی برای مشارکت آنان در امور جهانی محسوب می‌شود. بدین ترتیب طی سه دهه‌ی گذشته شاهد چرخشی از همکاری بین دولتی و نهادهای بین‌المللی دولت‌محور به اشکال پیچیده‌تری از همکاری میان بازیگران دولتی و غیر دولتی می‌باشیم. در حقیقت از سال ۱۹۸۰ فرصت‌های رسمی و غیررسمی به‌منظور مشارکت بازیگران فراملی در فرآیندهای سیاست‌گذاری بین‌المللی و همکاری آنان با نهادهای بین‌المللی و دولت‌ها افزایش یافته است. به‌گونه‌ای که دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی به‌طور فزاینده‌ای از بازیگران فراملی در قالب کارشناسان سیاسی، ناظران و نمایندگان ذی‌نفع و ارائه‌کنندگان خدمات بهره‌برداری می‌کنند. به‌طور مثال ماده‌ی ۷۱ منشور سازمان ملل متحد به شورای اجتماعی و اقتصادی (ECOSOC) این قدرت و اختیار را می‌دهد تا به سازمان‌های غیردولتی

۱. The yearbook of International Organizations



(NGO) در مورد موضوعاتی که در آن دارای شایستگی و صلاحیت می‌باشند، مقام مشورتی اعطا نماید. به طوری که در حال حاضر حدود ۲۸۷۰ سازمان غیر دولتی دارای جایگاه مشورتی با شورای اجتماعی و اقتصادی سازمان ملل می‌باشند. (Jonsson & Tallberg, 2010, 6-10) بانک جهانی مورد دیگری از این همکاری با بازیگران فراملی می‌باشد. این نهاد بین‌المللی از تخصص و مهارت سازمان‌های غیردولتی در تدوین گزارش کشورها بهره می‌گیرد. هم‌چنین مشارکت بازیگران جامعه‌ی مدنی در پروژه‌های بودجه‌ی این سازمان طی سال‌های ۲۰۰۶-۱۹۹۰ از ۲۱ به ۷۲ درصد افزایش یافته است. دسترسی بازیگران غیردولتی به دادگاه‌های بین‌المللی مثال دیگری در این رابطه می‌باشد. به طوری که تمامی دادگاه‌های جدیدی که از سال ۱۹۹۰ تاسیس شده اند مکانیسم‌هایی را برای مشارکت سازمان‌های غیردولتی، شرکت‌ها و افراد فراهم آورده‌اند. دادگاه عدالت اروپا و پنل‌های داوری نفتا در زمینه‌ی تجارت و دادگاه حقوق بشر اروپا و دادگاه کیفری بین‌المللی در زمینه‌ی حقوق بشر نمونه‌هایی از این نوع دادگاه‌ها محسوب می‌شوند. مثال بارزی که در این راستا می‌توان در نظر گرفت کنوانسیون حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹ می‌باشد که برای نخستین بار از سازمان‌های غیردولتی در زمینه‌ی پیاده‌سازی یا اجرای کنوانسیون، مشاوره‌ی تخصصی دریافت نمود (European Environment Agency, 2011, 3-8).

در انتهای امر با توجه به توضیحات فوق می‌توان دریافت که اشکال جدیدی از اقتدار سیاسی جهانی و حکمرانی در حال ظهور است. به طوری که در عصر فعلی شاهد تجزیه و توزیع گستره‌ای از قدرت و اقتدار می‌باشیم که این امر ظرفیت جمعی (مجموعه‌ای از بازیگران مختلف) را برای حکمرانی ارتقا داده است. بنابراین جهان به سمت شکل‌گیری یک قدرت جمعی در حال حرکت می‌باشد. از این‌روی نظام حکمرانی جدید، نظامی است که در آن قدرت تا حدودی به صورت عمودی (سلسله‌مراتبی)، افقی و مورب اعمال می‌گردد. به بیانی



دقیق‌تر، سیستم مذکور شامل تعاملات پیچیده و شبکه‌ای میان شرکت‌های چند ملیتی، سازمان‌های غیر دولتی (NGO)، سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی (INGO)، دولت‌ها، نخبگان، افراد و ... می‌باشد. بدین جهت در این راستا حکمرانی جهانی شکل خواهد گرفت که به تعبیر جیمز روزنا همانند یک نوار مایبوس^۲ است. در حقیقت نوار مایبوس به معنای حکمرانی در سطوح مختلف عمودی، افقی و مورب خواهد بود (Rosenau, 2006, 10-15).

۳-۲. از مزیت نسبی تا مزیت رقابتی

از زمانی که آدام اسمیت رساله‌ی خویش را تحت عنوان «ثروت ملل» در سال ۱۷۷۶ منتشر کرد، بسیاری از اقتصاددانان خدمات مفیدی در راستای این نظریه به انجام رسانده‌اند. از جمله‌ی این افراد دیوید ریکاردو محسوب می‌شود که در سال ۱۸۱۷ با چاپ کتاب «اصول اقتصاد سیاسی و مالیات» قانون مزیت نسبی را ارائه کرد. او به‌رغم آن که مسیر فکری اسمیت را از جنبه‌های بسیاری ادامه می‌دهد، لیکن به نقد پاره‌ای از مباحث او نیز می‌پردازد. به‌طوری‌که برخلاف فیلسوف اسکاتلندی بر این باور بود که اگر کشوری دارای عدم مزیت مطلق در هر دو کالا باشد، می‌تواند کماکان انتظار دریافت سود را از تجارت بین‌الملل داشته باشد. طبق نظر او، در این شرایط کشور مذکور بایستی در تولید و صدور کالایی تخصص یابد که در آن دارای بیشترین مزیت مطلق (مزیت نسبی) است و بالعکس کالایی را وارد نماید که در آن دارای کمترین مزیت مطلق (عدم مزیت نسبی) می‌باشد. در نتیجه این کشور و سایر کشورها نیز کماکان می‌توانند از تجارت بین‌الملل بهره گیرند. به‌طوری‌که اگر در

۱. James N. Rosenau

۲. نوار مایبوس یک نوار بدون جهت و مثالی از یک رویه‌ی جهت ناپذیر می‌باشد.



تجارت میان کشور (الف) و (ب)، کشور (الف) بتواند با ۹۰ نفر نیروی کار کالای X و ۸۰ نفر نیرو کالای Y را تولید کند و از سوی دیگر کشور (ب) نیز بتواند همان مقدار کالای X را با ۱۰۰ نفر و کالای Y را با ۱۲۰ نفر نیرو تولید کند، برای هر دو سودمند خواهد بود که کالای X کشور (ب) را با کالای Y کشور (الف) مبادله کنند، زیرا برای کشور الف هزینه‌ی تولید (زمان کاری موردنیاز برای تولید کالا) به نسبت در کالای Y کمتر از کالای X می‌باشد. بنابراین بهره‌وری و کارایی نیروی کار کشور الف به نسبت در کالای Y بیشتر از کالای X و بالطبع ناکارآمدی کشور ب به نسبت در کالای X کمتر از کالای Y خواهد بود (Sung cho & Moon, 2002, 7-10). در حقیقت می‌توان گفت مزیت نسبی مدنظر دیوید ریکاردو از اختلاف کشورها در بهره‌وری یا کارایی نیروی کار نشأت می‌گیرد، لیکن بدین امر به درستی اشاره نمود که چرا و به چه دلیل بهره‌وری یا کارایی نیروی کار میان کشورها متفاوت است؟

از این‌روی در اوایل قرن بیستم شاهد بازنگری تئوری مزیت نسبی توسط دو اقتصاددان سوئدی می‌باشیم. به طوری که این دو متفکر نظریه‌ای جدیدی تحت عنوان «مدل هکشر - اوهلین»^۱ را مطرح ساختند. این مدل بیان می‌دارد مزیت نسبی تحت تاثیر عوامل نسبی تولید قرار دارد و در حقیقت از اختلاف کشورها در بهره‌وری یا کارایی نیروی کار ناشی نمی‌شود؛ بلکه از اختلاف آنان در عوامل طبیعی تولید نشأت می‌گیرد (Sung cho & Moon, 2002, 13-14). این امر بدین معنی می‌باشد که کشورها طبق شدت و ضعف عوامل تولید (سرمایه و نیروی کار) از یکدیگر متمایز می‌شوند و این امر بالطبع موجب مزیت نسبی متفاوت در آنان خواهد شد. بنابراین می‌توان گفت هکشر - اوهلین

۱. Heckscher- Ohlin (HO)



برخلاف ریکاردو، مزیت نسبی یک کشور را نه در بهره‌وری و کارایی نیروی کار، بلکه در وفور نسبی عوامل تولید (نیروی کار و سرمایه) می‌دانند. در حقیقت طبق این مدل می‌توان گفت که یک کشور کالاهایی را صادر می‌نماید که در تولید آنان از عوامل تولید فراوان (نیروی کار و سرمایه) به‌میزان بسیاری بهره می‌گیرد، زیرا عامل فراوان‌تر دارای هزینه‌ی پایین‌تری نیز می‌باشد. به‌گونه‌ای که اگر در کشور (الف)، نسبت مقدار کل سرمایه به مقدار کل نیروی کار بیشتر و بزرگ‌تر از همین نسبت در کشور (ب) باشد، کشور الف دارای وفور نسبی سرمایه و کشور ب دارای وفور نسبی نیروی کار نیز می‌باشد. بدین‌جهت، اگر نسبت سرمایه به نیروی کار در تولید کالای X کشور (الف) بیشتر و بزرگ‌تر از همین نسبت در تولید کالای Y کشور (ب) باشد، بنابراین کالای X کشور (الف) سرمایه‌بر و کالای Y کشور (ب) کاربر خواهد بود. بنابراین اگر هر دو کشور الف و ب در تولید کالاهای کاربر و سرمایه‌بر خویش تخصص یابند و آن‌را صادر نمایند، می‌توانند از تجارت بین‌الملل نهایت بهره را ببرند (سالواتوره، ۱۳۹۱: ۳۰۰-۲۳۰).

بر اساس مطالب فوق‌الذکر می‌توان به این جمع‌بندی دست یافت که تئوری مزیت نسبی، تمایز و رقابت کشورها را منحصر در عوامل طبیعی تولید همانند نیروی کار، سرمایه، زمین و ... می‌داند. به‌طوری‌که یک کشور کالاهایی را صادر می‌نماید که در تولید آن دارای وفور عوامل تولید (سرمایه، نیروی کار و ...) باشد و بالعکس، زیرا عامل فراوان‌تر هزینه‌ی کمتری برای آنان در برخواهد داشت. با وجود این امر، پرسش‌هایی در این راستا مطرح می‌شوند از قبیل آن‌که: چرا برخی کشورها به‌رغم کمبود منابع طبیعی و نیروی کار ارزان و فراوان نسبت به مناطقی که دارای منابع غنی می‌باشند، از موقعیت بهتر و کامیابی بیشتری برخوردار هستند؟ یا به‌بیانی صریح‌تر چرا کشورهایی که دارای بازار داخلی کوچک برای یک محصول می‌باشند به‌عنوان رهبران جهانی ظاهر می‌شوند؟ در نهایت آیا برای پیشبرد رشد و توسعه‌ی اقتصادی در جهان حاضر،



کشورها نیازمند طرح مزیت دیگری برای خویش می‌باشند؟ اصطلاح «رقابت‌پذیری» یا «مزیت رقابتی» برای نخستین بار توسط مایکل ای. پورتر، استاد مدرسه بازرگانی دانشگاه هاروارد وضع شده است. این متفکر که هر ساله گزارش‌های مجمع جهانی اقتصاد در حوزه رقابت‌پذیری تحت نظارت او صورت می‌گیرد، مهم‌ترین کتاب خویش را در این زمینه تحت عنوان «مزیت رقابتی ملت‌ها» منتشر ساخت. شکل‌گیری این اثر در سال ۱۹۹۰، حاصل نظرات و آرای پیشین او در باب مزیت رقابتی شرکت‌ها بود. به طوری که به بیان پورتر، هسته‌ی اولیه کار او عمدتاً درباره‌ی رقابت در سطح شرکت‌ها بوده است، لیکن چندی بعد از طرف رونالد ریگان در کمیسیون به‌منظور بررسی رقابت‌پذیری ایالات متحده آمریکا منصوب می‌شود و این موضوع بستری را برای ورود او به مبحث رقابت‌پذیری کشورها فراهم می‌سازد. بدین جهت، به‌منظور درک رقابت‌پذیری ملل، پورتر رویکردی از پایین به بالا یا به بیانی دیگر اقتصاد خرد را اتخاذ می‌کند، زیرا به‌باور او رقابت‌پذیری یک کشور با میزان «بهره‌وری اقتصاد» تعریف می‌شود و اقتصاد خرد نیز بر میزان بهره‌وری تاثیر خواهد گذاشت. در حقیقت به بیانی دیگر میزان بهره‌وری اقتصاد توسط شرکت‌های درون آن اقتصاد تعیین می‌شود. به طوری که اگر بهره‌وری را مقدار خروجی تولید شده به وسیله‌ی هر واحد نیروی کار یا سرمایه بدانیم، برای رشد بهره‌وری پایدار نیز نیازمند آن می‌باشیم تا شرکت‌های یک کشور به‌طور روزافزونی بهره‌وری را در صنایع موجود خویش از طریق افزایش کیفیت محصول، بهبود تکنولوژی محصول، روش‌های جدید و فرآیندهای جدید تولید ارتقا دهند. (Snowdon & Stonhouse, 2007, 164-167)

از این روی، یک کشور زمانی رقابت‌پذیر خواهد بود که توانایی رقابت موفقیت‌آمیز را در صنایع جدید، روش‌های جدید، فرآیندهای جدید تولید و ... کسب نماید و از این طریق به بهره‌وری پایدار مدنظر این متفکر نیز دست یابد. بر این اساس پورتر بیان می‌دارد فرضیاتی که زمینه‌ساز مزیت نسبی بوده‌اند در



قرون هجدهم و نوزدهم قانع کننده و منطقی به نظر می آمدند، زیرا در آن برهه‌ی زمانی بسیاری از صنایع تکه تکه بوده‌اند، تولید غالباً متکی بر نیروی کار و کمتر به مهارت یا تخصص ویژه‌ای نیازمند بود و تجارت نیز بیشترین تمایز و تفاوت کشورها را در منابع طبیعی، شرایط و سرمایه‌ی آنان می دانست. به عنوان مثال، آمریکا به جهت عرضه‌ی فراوان چوب، تولید کننده‌ی بین‌المللی در زمینه‌ی کشتی محسوب می شد. در حقیقت بسیاری از کالاهایی که در آن دوره مورد تجارت قرار می گرفتند عمدتاً شامل ادویه، تنباکو، مواد معدنی و سیلک بودند که تنها در دسترس یک یا تعداد کمی از مناطق قرار داشتند، لیکن این در حالی است که با وقوع پدیده‌ی «جهانی شدن» تئوری مزیت نسبی در حال منسوخ شدن است و دیگر رقابت واقعی یک کشور صرفاً متکی بر عوامل تولید از قبیل: سرمایه، منابع طبیعی و نیروی کار و ... نمی باشد؛ بلکه پیشرفت و نوآوری در روش و تکنولوژی مهم‌ترین عناصر در این باره محسوب می شوند، زیرا در اثر الحاق اغلب کشورها به دایره اقتصاد جهانی، می توان بسیاری از عوامل تولید مدنظر تئوری پردازان مزیت نسبی را به کشور خویش وارد نمود. بنابراین با توجه به آن که رقابت پذیری امری پویا و تکامل پذیر است و با تغییرات تکنولوژی همبستگی مثبتی دارد، تئوری جدید بایستی تغییر و نوآوری را در روش و تکنولوژی به عنوان یک عنصر مهم در نظر گیرد (Porter, 1998, 9-10).

کما این که از منظر پورتر در یک رقابت واقعی، وفور عوامل تولید و هزینه‌ی پایین این فاکتورها منجر به استفاده‌ی غیر موثر و ناکارآمد از آنان می شود. در مقابل عدم مزیت در عوامل طبیعی تولید همانند کمبود نیروی کار، کمبود مواد خام و آب و هوای نامناسب می تواند با ایجاد فشار موجب نوآوری گردد. به طور مثال کشورهایی چون آلمان، سوئیس و سوئد به رغم برخورداری از نیروی کار ارزان و فراوان موفقیت و دستاوردهای قابل توجهی را از آن خود ساخته‌اند. هم چنین کشورهایی از قبیل ایتالیا، کره و ژاپن با وجود بهره‌مندی محدود از



منابع طبیعی و واردات گسترده‌ای از مواد خام از وضعیت بهتر و کامیابی بیشتری برخوردار می‌باشند. علاوه بر این صنعت گل‌های هلندی بارزترین مثال در این زمینه محسوب می‌شود. به طوری که هلند به رغم شرایط آب‌وهوایی سرد و نامساعد خویش، سالانه نزدیک یک بیلیون دلار گل صادر می‌نماید. در حقیقت این عدم مزیت آب‌وهوایی منجر به نوآوری یعنی ایجاد تکنیک‌های پرورش گل در گلخانه‌های شیشه‌ای، نژادهای جدید گل‌ها، حفظ انرژی و سایر تکنیک‌هایی شد که موجب مزیت رقابتی پایدار در صنعت گردید. لذا موارد مذکور بر درستی این مطلب صحنه می‌گذارد که احتمال به کارگیری نوآوری‌هایی که برای جبران ضعف‌ها به کار گرفته می‌شوند، بسیار بیشتر از نوآوری‌هایی است که به منظور بهره‌برداری از نقاط قوت به کار می‌روند. به عبارتی دیگر عدم مزیت در عوامل طبیعی تولید، فاکتور مهمی می‌باشند که کشورها را وادار به ارائه راه‌حل‌های جدید می‌سازند (پورتر، ۱۳۹۱: ۱۲۳-۱۱۰).

با نیم‌نگاهی به تئوری مایکل پورتر می‌توان به این مهم دست یافت که در نظام کنونی، شیوهی رقابت و دستیابی به رفاه و توسعه اقتصادی تا حد قابل توجهی متحول شده است. به طوری که رقابت‌پذیری کشورها تنها با میزان بهره‌وری اقتصاد آنان توصیف می‌شود و این بهره‌وری پایدار جز با نوآوری در روش و تکنولوژی محقق نخواهد شد.

این پدیده تا بدان‌جا اهمیت یافته است که مجمع جهانی اقتصاد نیز سالانه گزارش‌هایی را در این باب منتشر و میزان و سطح رقابت‌پذیری کشورها را مشخص می‌سازد. هم‌چنین تعریفی اجمالی از مفهوم مزیت رقابتی ارائه می‌دهد که تا حد بسیاری برگرفته از گفتارهای پورتر می‌باشد: رقابت‌پذیری مجموعه‌ای از نهادها، سیاست‌ها و عواملی است که سطح بهره‌وری کشورها را تعیین می‌کند. سطح بهره‌وری نیز به نوبه‌ی خود، سطح موفقیت و کامیابی کشورها را نشان می‌دهد. سطح موفقیت نیز نرخ بازگشت سرمایه را مشخص می‌کند و نرخ



بازگشت سرمایه محرک اساسی نرخ رشد اقتصادی کشورها می‌باشد. به عبارتی دیگر، کشور رقابت‌پذیر، کشوری است که احتمالاً رشد آن نسبت به سایرین سرعت بیشتری دارد. علاوه بر این، این نهاد به‌منظور بررسی دقیق‌تر شاخص رقابت‌پذیری آن را به ۱۲ رکن تقسیم‌بندی کرده است: نهادها، زیرساخت‌ها، محیط اقتصاد کلان، بهداشت و آموزش ابتدایی، آموزش عالی و تحصیلات تکمیلی، کارایی بازار کالا، توسعه‌ی بازار مالی، آمادگی تکنولوژیکی، اندازه بازار، نوآوری، تکامل کسب‌وکار (Schwab, 2013, 4-5).

۴- شکل‌گیری دولت رقابتی

در بخش پیش‌رو سعی بر آن است تا ضمن بررسی تاثیر تغییر ساختار قدرت بر پیدایش دولت رقابتی، به شرح شاخص‌ها و ویژگی‌های این دولت نیز پرداخته شود. در حقیقت به‌منظور جستجوی مفهوم ذهنی همانند دولت رقابت در عالم واقع بایستی از مفاهیم عینی و ملموسی چون پیگیری و اجرای سیاست‌هایی از قبیل «آزادسازی اقتصاد و بازار»، «خصوصی‌سازی»، «رقابت‌پذیری در سطح ملی و بین‌المللی» و «مقررات زدایی» بهره‌گیریم. از این‌روی درصدد هستیم تا همگام با واکاوی ارتباط میان دو پدیده‌ی موردنظر یعنی دگرگونی ساختار قدرت و شکل‌گیری دولت رقابتی، مروری بر شاخص‌های مذکور این دولت داشته باشیم.

همان‌طور که پیشتر اشاره گردید، از اواسط قرن بیستم شاهد روندی فراگیر به‌سمت «غیردولتی شدن» یا «خصوصی شدن اقتدار سیاسی» بوده‌ایم. به‌طوری‌که دولت، قدرت شبه‌انحصاری خویش را از دست می‌دهد و دیگر تنها منبع اقتدار سیاسی محسوب نمی‌شود؛ بلکه بازیگران فراملی جدیدی نیز همانند شرکت‌های چند ملیتی، سازمان‌های غیر دولتی، سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی و ... در صحنه‌ی جهانی ظهور کرده‌اند که به‌طور روزافزونی دامنه‌ی تصمیم‌گیری و اقتدار سازمانی آنان رو به افزایش است. لذا خصوصی شدن



ساختار قدرت به‌عنوان تهدیدی برای موجودیت دولت تلقی نمی‌گردد، لیکن به یکی از وظایف اصلی او بدل شده است. به‌گونه‌ای که نقش آن از دولتی انحصارگرا به دولتی ناظر یا دولت رقابت در حال تغییر می‌باشد (Genschel & Zangl, 2008, 15-20).

علاوه بر خصوصی شدن اقتدار سیاسی که یکی از جنبه‌های تغییر ساختار قدرت می‌باشد و بالطبع بر شکل‌گیری دولت رقابت تأثیرگذار است، می‌توان از برآمدن و اهمیت‌یابی مفهوم مزیت رقابتی به‌عنوان یکی دیگر از نشانه‌های دگرگونی ساختار قدرت سخن گفت که بدون شک موجب پیدایش دولت رقابت‌پذیر خواهد شد. در واقع با برجسته شدن مبحث رقابت‌پذیری در عصر جهانی شدن، سعی بر این است تا آن‌را از تحلیل صرف در مجامع آکادمیک جهانی خارج و به هدف استراتژیک سیاست‌گذاران بدل سازند. بر این اساس از آن‌جایی که این پدیده عمدتاً دارای ماهیتی طولانی مدت است و به‌تعبیری، بیشتر یک مارا تن تا دو سرعت محسوب می‌شود، دولت‌ها نیز بایستی در پی برقراری سیاست‌های بلندمدتی باشند که موجبات دستیابی به هدف عمده‌ی آنان یعنی رقابت‌پذیری را فراهم آورد. از این‌روی در این راستا نیازمند وجود دولتی چون دولت رقابتی می‌باشیم (Ketels, 2006, 131-134).

حال بر اساس موارد مطروحه فوق می‌توان به‌شرح اجمالی عناصر و شاخص‌های دولت رقابت‌پرداخت. در ابتدای امر بایستی از نظریات متفکرانی چون رونن پالان^۱ و جانسون ابوت^۲ بهره‌مند شویم که در ارتباط با این دولت فعال مطالعات گسترده‌ای را تاکنون به انجام رسانده‌اند. به‌طوری‌که در اثر خویش تحت عنوان «استراتژی‌های دولت در اقتصاد سیاسی جهانی»^۳ دولت رقابتی را

۱. Ronen Palan

۲. Janson Abbott

۳. State Strategies in the Global Political Economy



دارای ۴ عنصر ذیل می‌دانند:

۱. دولت‌ها نخست دغدغهی رشد اقتصادی و بهبود بخشیدن به استانداردهای زندگی در کشورشان را دارند.
۲. بازی رقابتی میان دولت‌ها از کنترل سرزمین به تقلا برای به‌دست آوردن سهم بازار جهانی تغییر یافته است.
۳. تمایز و تفکیک میان سیاست داخلی و بین‌المللی دیگر منطقی و پذیرفتنی نمی‌باشد.
۴. سیاست‌های رقابتی که دولت‌ها در یک بازار اقتصادی یکپارچه اتخاذ می‌نمایند، به‌طور عمده از اقدامات تقاضامحور به عرضه‌محور تغییر جهت داده است. به‌طوری‌که برخلاف مداخله‌ی دولت‌ کینزی در ملی ساختن بازارهای مالی، صنایع کلیدی، ایجاد موانع تجاری غیر رسمی، اعطای یارانه به صنایع کلیدی و کنترل مستقیم اقتصاد، شاهد اتخاذ استراتژی‌های رقابتی از سوی دولت‌ها در عصر جدید اقتصاد جهانی می‌باشیم. به‌گونه‌ای که از این پس دولت‌ها سعی بر آن دارند تا شرایط مناسبی را برای ایجاد رشد بهتر و فعالیت شرکت‌های ملی و چند ملیتی فراهم آورند. هم‌چنین از آن‌جایی که ترغیب سرمایه‌گذاران خارجی به سرمایه‌گذاری در کشور را بایستی منشا و سرچشمه‌ی رشد اقتصادی دانست، از این‌رو دولت‌ها بایستی از ابزارهای بسیاری برای تشویق جریان سرمایه به داخل کشور بهره‌گیرند. لذا هدف سیاست‌های صنعتی مدرن، بهبود و تقویت مواهب طبیعی کشور به‌منظور جلب سرمایه‌گذاری به داخل می‌باشد. بدین‌منظور دولت‌ها بایستی محیطی با ویژگی‌هایی چون ثبات سیاسی، ثبات مالی، زیرساخت‌های پیشرفته، نیروی کار تحصیل‌کرده و سیستم مالیاتی مساعد و مطلوب فراهم آورند تا از این طریق بتوانند جریان‌های سرمایه را به کشور خویش سرازیر نمایند (May, 1998, 157-160).

لذا مطابق با عناصر پیش گفته در می‌یابیم دولت مدنظر ما به‌سمت اتخاذ



رویکردی بازارمحور، آزادسازی اقتصاد، خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، رقابت‌پذیر بودن در حال حرکت است. بدین ترتیب نوعی تمرکززدایی اقتصادی در دولت‌ها شکل می‌گیرد که از یک‌سو شرایط و بستری را فراهم آوردند تا دامنه‌ی تصمیم‌گیری بخش خصوصی را گسترش دهند و از سوی دیگر در پی اصلاحات بازار، مشارکت در بازار جهانی و ارتقای رقابت‌پذیری باشند. هم‌چنین الحاق به دایره اقتصاد جهانی و آزادسازی اقتصاد را به‌عنوان برنامه‌های دیگر خویش تعقیب نمایند. به‌طوری‌که با ایجاد زیرساخت‌ها، خدمات و محیط کسب‌وکار قوی، ورود جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به کشور خویش را تسهیل سازند و زمینه‌ی همکاری با شرکت‌های چندملیتی را به‌وجود آورند. (Cheema & Rondinelli, 2007, 5-10) به‌ویژه آن‌که دولت‌ها طی دهه‌های اخیر به این مهم دست یافته‌اند که وابستگی آنان به منابع کمیاب تحت کنترل شرکت‌های چندملیتی در حال افزایش است و از این‌رو در پی ارائه‌ی بیشترین پتانسیل از خویش می‌باشند تا این‌گونه شرکت‌ها را جذب کشورشان سازند. در حقیقت دولت‌ها در عصر کنونی نمی‌باید صرفاً میان خودشان به تعامل و مذاکره بپردازند، بلکه نیازمند مذاکره با شرکت‌های چندملیتی نیز می‌باشند. علاوه‌براین شرکت‌های مذکور به‌نوبه‌ی خود نیز به سیاستمدارانی بدل شده‌اند که به‌منظور رقابت بهتر با دیگر شرکت‌ها بر سر به‌دست آوردن سهمی از بازار جهانی، اتحادهایی را میان خویش تشکیل می‌دهند و به مذاکرات دوجانبه یا چندجانبه خواهند پرداخت. بدین‌جهت شاهد شکل‌گیری روابط سه‌گانه و مستقیمی میان دولت - دولت، شرکت - شرکت و دولت - شرکت می‌باشیم که به‌تعبیر سوزان استرنج^۱ دیپلماسی سه ضلعی یا



۱. Susan Strange

مثلی^۱ نامیده می‌شود (Strange & Henley & Stopeford, 2000, 19). در نهایت می‌توان به ذکر این نکته پرداخت که دولت رقابت با تمامی ویژگی‌ها و عناصر خویش، هدفی اساسی و بنیادین یعنی دست‌یابی به رفاه بیشتر را تعقیب می‌نماید. در واقع دولت‌ها زمانی با یکدیگر در حال رقابت بودند تا از قدرت به‌عنوان ابزاری برای به‌دست آوردن رفاه بهره‌گیرند، لیکن امروزه در تلاش می‌باشند تا از ابزاری چون رفاه برای نیل به قدرت استفاده نمایند (Strange & Henley & Stopeford, 2000, 5).

جداول ذیل نمایانگر اسامی کشورهای رقابت‌پذیری می‌باشند که بنابر گزارش‌های سالانه‌ی مجمع جهانی اقتصاد رتبه‌های بالایی را در این زمینه از آن خویش ساخته‌اند. این امر بدان معنی است دولت حاکم در این کشورها، دولتی رقابتی محسوب می‌شود. لذا ۱۰ کشور توسعه یافته و در حال توسعه‌ی رقابت‌پذیر انتخاب گردیده‌اند تا وضعیت دولت‌های آنان بر اساس شاخص‌های دولت رقابتی مورد ارزیابی قرار گیرد. بدین جهت رتبه‌ی این ۱۰ کشور در زمینه‌ی آزادسازی اقتصادی، رقابت‌پذیری بین‌المللی و خصوصی‌سازی - که از عناصر دولت رقابت محسوب می‌شوند - در جداول ذیل نمایان است:

| بررسی وضعیت دولت‌ها در کشور های توسعه یافته‌ی رقابت‌پذیر | | | |
|--|---|---------------------------------------|--|
| کشور | رقابت‌پذیری بین‌المللی (رتبه به عدد) | آزادسازی اقتصادی (رتبه به درصد) | پیاده‌سازی قوانین به‌منظور توسعه‌ی بخش خصوصی (رتبه به درصد) |
| سوئیس | ۱ | ۷۵/۰۶ | ۹۶/۶۳ |
| فنلاند | ۳ | ۸۵/۸۰ | ۹۸/۵۶ |

۱. Triangular Diplomacy

تأثير تغيير ساختار قدرت در ... ۱۸۹

| | | | |
|-------|-------|---|--------|
| ۹۴/۲۳ | ۶۵/۷۳ | ۴ | آلمان |
| ۹۰/۹۱ | ۵۹/۱۹ | ۵ | آمریکا |
| ۹۶/۱۵ | ۸۵/۰۹ | ۶ | سوئد |

(World Economic Forum, 2014& KOF Swiss Economic Institute, 2014& World Bank, 2014)



| بررسی وضعیت دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه ی رقابت پذیر | | | |
|--|--|------------------------------------|--|
| کشور | رقابت پذیری بین‌المللی (رتبه به عدد) | آزادسازی اقتصادی (رتبه به درصد) | پیاده‌سازی قوانین به‌منظور توسعه‌ی بخش خصوصی (رتبه به درصد) |
| سنگاپور | ۲ | ۹۶/۶۹ | ۱۰۰ |
| مالزی | ۲۴ | ۸۰/۸۱ | ۷۵/۹۶ |
| کره ی جنوبی | ۲۵ | ۵۹/۸۹ | ۸۳/۶۵ |
| اندونزی | ۳۸ | ۵۸/۰۳ | ۴۹/۰ |
| آفریقای جنوبی | ۵۳ | ۶۵/۱۱ | ۶۳/۹۴ |

(World Economic Forum, 2014& KOF Swiss Economic Institute, 2014& World Bank, 2014)

بدین ترتیب مطابق با جداول فوق در می‌یابیم دولتی رقابتی در این ۱۰ کشور حاکم می‌باشد، زیرا امتیازهای بالای این کشورها در زمینه‌ی رقابت‌پذیری بین‌المللی، آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی به‌عنوان شاخص‌های مهم دولت رقابت‌گواه این امر را می‌دهد.

۵. نتیجه‌گیری

با توجه به این نوشتار کوتاه در می‌یابیم، ساختار قدرت طی سه دهه‌ی اخیر دچار تحولات شگرفی شده است. به‌گونه‌ای که دیگر دولت‌ها بازیگران اصلی نظام جهانی به‌شمار نمی‌آیند و قدرت سیاسی صرفاً توسط آنان یا به‌صورت سلسله‌مراتبی تعیین نمی‌گردد؛ بلکه بازیگران غیر دولتی نیز به‌منصه ظهور رسیده‌اند که به‌طور روزافزونی قادر به نفوذ و تاثیرگذاری بر نتایج و تصمیمات سیاسی می‌باشند. لذا قدرت میان بازیگران دولتی و غیر دولتی به‌طور گسترده‌ای توزیع شده است و به‌تعبیر فیلیپ سرنی به‌سمت غیردولتی شدن یا خصوصی شدن در حال حرکت می‌باشد. البته ذکر این نکته مغفول نماند که این امر



به معنای از میان رفتن دولت‌ها یا استقلال سیاسی آنان نمی‌باشد؛ بلکه دیگر تنها منبع اقتدار سیاسی محسوب نمی‌گردند. پدید آمدن مفهوم مزیت رقابتی یا رقابت‌پذیری جنبه‌ی دیگری از تغییر ساختار قدرت می‌باشد. به طوری که قدرت کشورها صرفاً بر اساس عوامل طبیعی تولید همانند سرمایه، نیروی کار و ... تعریف نخواهد شد و عوامل اکتسابی دیگری همانند نوآوری در روش و تکنولوژی آن‌را شکل می‌دهند. حال می‌توان گفت این دگرگونی ساختار قدرت از نظر خصوصی شدن اقتدار سیاسی و برآمدن مبحث رقابت‌پذیری، شکل‌گیری دولتی را ایجاد می‌نماید که خصوصی‌سازی، بازاری شدن و رقابت‌پذیری از وظایف و ارکان اصلی آن باشند. به عبارتی صریح‌تر همان‌طور که ساختار سیاسی به سمت غیر دولتی شدن پیش می‌رود، دولت‌ها نیز از حجم تصدی‌گری خویش می‌کاهند و نقش اصلی و محوری خویش در تصمیمات سیاسی و اقتصادی را از دست می‌دهند. از این‌روی تمامی دولت‌ها بایستی به منظور ادامه‌ی حیات در ساختار قدرت نوین جهانی و ارتقای رشد و رفاه اقتصادی خویش، در پی تغییر نقش و عملکرد خود باشند و به دولتی رقابتی بدل شوند.



منابع

الف) فارسی

پورتر، مایکل. (۱۳۹۱). مزیت رقابتی ملت‌ها (مدل الماس)، ترجمه محمد مهدی مزده و فائزه محمدی پور، تهران: جهاد دانشگاهی.
 زاهدی مازندرانی، محمد جواد. (۱۳۸۰). «ظهور و افول دولت رفاه»، فصلنامه تامین اجتماعی، شماره ۳، سال دوم.
 سالواتوره، دومینیک. (۱۳۹۱). اقتصاد بین‌الملل (۱)، ترجمه حمیدرضا ارباب، تهران: نی.

سلیمی، حسین. (۱۳۸۶). نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران: سمت.
 سالارزهی، حبیب‌الله؛ ابراهیم پور، حبیب. (۱۳۹۱). «بررسی سیر تحول در پارادایم‌های مدیریت دولتی: از پارادایم مدیریت دولت سنتی تا پارادایم حکمرانی خوب». مدیریت دولتی، شماره ۹.
 کمربگی، خلیل. (۱۳۸۸). «دولت رفاه: گذشته، امروز و آینده»، سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۶۶-۲۶۵.
 مومنی‌راد، احمد؛ پتفت، آرزین. (۱۳۹۴). «سیر تحول نحوه مداخله دولت در اقتصاد از منظر حقوق عمومی، از دولت رفاه تا دولت فراتنظیمی»، پژوهش حقوق عمومی، شماره ۴۷.

ب) انگلیسی

Cerny, Philip & Menz, Georg & Seoderberg, Susanne. (2005). *Internalizing Globalization*, UK: Palgrave Macmillan.
 Cerny, Philip. (2010). *Rethinking World Politics*, Oxford: Oxford University Press.
 Cerny, Philip. (2007). *Multi-Nodal Politics: Toward a Political Process Theory of Globalization*, New Jersey: Rutgers University.
 Cheema, Shabbir & Rondinelli, Dennis. (2007). *Decentralizing Governance*, Washington, D. C: Brooking Institution press.
 Coolidge, Kelsey, Seyle, Conor & Weiss, Thomas. (2013). "The rise of Non - State Actors in Global Governance", One Earth Future Foundation, No. 1.
 European Environment Agency. (2011). "Global Governance - The rise of Non -State Actors", EEA, No. 4.
 Genschel, Philip & Zangl Bernhard. (2008). "Transformation of The



- State: From Monopolist to Manager of Political Authority”, Tran state Research Center, No. 4.
- Haugaard, Mark& Kevin, Ryan. (2012). Political Power: The State of the Art, Germany: Verlag Barbara Budrich.
- Jonsson, Christer& Tallberg, Jonas. (2010). Transnational Actors in Global Governance, UK: Palgrave Macmillan.
- Keohane, Robert. (1984). After Hegemony, Princeton: Princeton university press.
- Keohane, Robert. (1987). “Power and Interdependence Revisited”, MIT press, No. 4.
- Keohane, Robert& Nye, Joseph. (1998). “Power and Interdependence in The Information age”, Foreign affairs.
- Ketels, Christian. (2006). “Michael Porter’s Competitiveness Framework – Recent Learning and New Research Priorities”, Journal of Industry Competition and Trade, No. 6.
- KOF. (2014). “Index of Globalization”, KOF Swiss Economic Institute, Available At: www. Globalization. Kof. ethz. Ch.
- May, Christopher. (1998). “States in the International Political Economy – Retreat or Transition?”, Taylor & Francis, Vol: 5.
- Porter, Michael. (1998). “The Adam smith address: Location, clusters and the New microeconomics of competition”, Business Economics, No. 7.
- Rosenau, James. (2006). The Study of World Politics, London: Routledge.
- Stubbs, Richard& Underhill, Geoffrey. (2005). Political Economy and The Changing Global Order, New York: Macmillan.
- Sung cho, Dong& Chang Moon, Hwy. (2002). From Adam smith to Michael porter, Singapore: world Scientific.
- Snowdon, Brian& Stonehouse, George. (2007). “Competitiveness in a globalized world: Michael porter on the microeconomic foundations of competitiveness of nations, region and firms”, Journal of International Business Studies, Vol: 37.
- Schwab, Klaus. (2013). The Global Competitiveness Report 2013-2014, Geneva: World Economic Forum.
- Strange, Susan& Stopford, John& Henley. (2000). Rival States, Rival Firms, Cambridge: Cambridge University Press.
- Schwab, Klaus. (2014). The Global Competitiveness Report 2013-2014, Geneva: World Economic Forum.
- World Bank. (2014). Available At: www.worldbank.org.

